

حال (بورژوازی) و آینده (پرولتاریا) ادامه میدهد : " هر کدام خیر و شر مخصوص به خود را دارا هستند . . . حال کدام يك از اینها اخلاق حقیقی است ؟ به مفهوم قطعیت مطلق هیچکدام از اینها . ولی مطمئناً اخلاقیاتی که دارای تداوم بیشتر است ، اخلاقیاتی که حال و تغییرات حال را نمایندگی می کند ، یعنی اخلاقیات پرولتری حقیقی است . . . اگر ملاحظه کنیم که هر سه طبقه جامعه مدرن . . . اخلاقیات مربوط به خود را دارند ، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که انسانها آگاهانه و ناآگاهانه ، بالاخره بینشهای اخلاقی خود را از روابط واقعی شان استنتاج می کنند ، از روابطی که در آن شرایط طبقاتیشان نهفته است . . . ۵۶ "

پس با آموزش از انگلس کبیر ، درمی یابیم که تداعی معانی و دگرگونی واژه ها ، در آسمانها ابداع نگردیده ، بلکه خود مولود روابط انسانها در فرایند تولیدات مادی شان است .

واژه ها بدون انسانها به هیچوجه تاریخی ندارند و باوجود آنها نیز نه به گونه " مطلق " بلکه در شرایط مشخص اعتبار میابند ، و آنچه در این میان اهمیت دارد ، همین مضمون شخصی است که بر حسب روابط واقعی و طبقاتی انسانها ، بدانها داده شده است . چنانچه اگر توده ها ، در فرایند تولیدی خود و در پراتیک شان روابط کهن را بدور بریزند و روابط جدیدی نسبت به یکدیگر پیدا نمایند ، واژه ها نیز به تدریج در گزرستان دگرگونی می یابند . آنچه سابقاً حق بود به ناحق و آنچه خیر بود به شر مبدل میگردد .

از اینرو تنازع منافع اجتماعی بصورت تصادم واژه ها و دگرگونی شیوه تولیدی ، بصورت دگرگونی تدریجی واژه ها جلوه گرمیشود . و اگر هنوز کسانی وجود دارند که معتقدند واژه ها " صرفنظر از این زمان و یا این مکان " ، هویت قائم به ذات و مطلق دارند ،

در واقع می‌خواهند به مفاهیمی استقلال و هویت دهند که از قبل توسط يك روح مرموز به دلخواه آنها ؛ دیکته شده و تا ابد نیز اعتبار دارند .

حال این سؤال پیش می‌آید ، از آنجایی که مجاهد یمن (منطبق بر هر دیدگاه مذهبی دیگری) ، یکبار برای همیشه خود را به اصولی مقید میدانند که از ازل (و قبل از انسانها) توسط پروردگار تدوین شده است ، یعنی " باطل " برای آنها همواره " باطل " و " حق " نیز همیشه " حق " است — چرا که بدون ارتباط با زندگی انسانها و سیر تکوین آن کلیشه اصول خود را قبلاً از خدا بدست آورده اند — پس اولاً چگونه میتوانند ، چیزی بنام " تکامل " را بپذیرند ؟ و ثانیاً چرا ایمن همه مدعیند که شیوه برخورد آنها دیاالکتیکی است ؟ چرا که تکامل و دیاالکتیک به هیچ عنصر مطلق و از پیش تعیین شده ای پایبند نبوده و همواره در حرکت و دگرگونی اند .

مادر بخش‌های بعدی به این دو ادعای مجاهدین خواهیم پرداخت ، لذا در اینجا اشاره می‌کنیم ، که این مقولات از بشریت اقتباس شده (تکامل و دیاالکتیک) درد بی درمان آنها را تا این حد سامان است ، تا از يك طرف به نوامیس و آفریده های پروردگار زیانی وارد نشود و از طرف دیگر خود را با رنگ و لعاب بشریت و علم و تحول انسانی آرایش دهند .

فصل دوّم

فلسفه

و

دیالکتیک

جایگاه دین ، فلسفه و علم در ایدئولوژی مجاهدین

علم برای ایده‌آلیست‌ها و استثمارگران تا آنجا معتبر است که
خللی به بنیادهای ایدئولوژی و منافع آنها وارد نیاورد . در واقع
آنها تا آنجا که قادرند ، سعی میکنند علم را مخدوش کرده و از اعتبار
بیاندازند . و اگر به آن لفظاً و ظاهراً نیز احترام می‌گذارند ،
برای آنست که موجبات از ارزش انداختن آن و برتر جلوه دادن
فلسفه خود را نسبت به آن تدارك ببینند .

مجاهدین نیز در پی بررسی سه عنصر دین ، فلسفه و علم ،
روزنه‌ای را می‌جویند تا ایده‌آلیسم بیکران خود را به هر کلکسی
توجیه کرده و علم را در مقابل ایمان خود ناچیز و كوچك بشمارند .
آنها از زبان اقبال لاهوری " علوم طبیعی " را به سان " کرس-
هایی " قلمداد می‌کنند ، " که بر لاشه طبیعت فرود آمده ،
و هر کدام پاره‌ای از آنرا بانوك و چنگال می‌کنند و با خود می‌برند . "
و از زبان او ادامه می‌دهند : " طبیعت آنجا که موضوع بحث علم
واقع می‌شود ، حالت مصنوعی و ساختگی پیدا می‌کند . " و با بیان
این خاصیت برای علم " در میان معارف بشری ، آنچه که سعی
بر ارائه تصویری کامل و کلی از جهان دارد " ، را فلسفه " می‌نامند .
اما به هر حال فلسفه نیز تا حدودی به معصیت گناه آلودگی انسانی ،
دچار است . پس آنرا نیز ، در مقابل دین " شدیداً در معرض
ذهنیت ، در نتیجه ابهام و تردید " قرار می‌دهند . و بدین
ترتیب ، فلسفه را جدا از دین " فاقد توانایی و صلاحیت " می‌خوانند .
بعد از اینکه موحدین ما ، اسباب اندیشه باقی خویش را در رایسن
خلا خود ساخته ، تازانند ، دین را به عنوان جایگزین خود
در معرض دید همگان می‌گذارند و درباره آن می‌گویند :
" اما دین ، که آن نیز جهان را در کلیت و جامعیت آن مینگرد ،
مدعی صحت مطلق و خدشه‌ناپذیر تصاویر و داده‌های خود بوده . . . "

۵۷ - به صفحه ۵۳ مراجعه شود

جالب است ، خداپرست ، ابتداء به ساکن از " علم " به مثابه دستاورد ناتوان بشری در مقابل فلسفه ، خلع ید می کند . و بدنبال آن " فلسفه " را از آنجایی که به هر حال این نیست از قلمروی انسانی بدست آمده است ، در مقابل دین ، حضیض می نماید و آنرا مورد " تردید و شکاک " قرار میدهد ، و دست آخر نیز دست سوی آسمان برداشته و از او ، آن " وجود متعال ، مطلق ، منزّه ، یکتا ، قادر و ذی شعور . . . " که اسمش را هر چه می خواهید بگذارید ، خدا " ^{۵۸} ، طلب دستگیری و اعانت می کند . تا چیزی بدانها عرضه دارد که " مدعی صحت مطلق " خود است .

قبل از اینکه به ادامه موضوع بپردازیم ، دو اشاره به گفته های بالا لازم است . اولاً ، همانطور که ما درباره افراد از روی عقایدی که آنها نسبت به خودشان دارند ، قضاوت نمی کنیم ، همانطور هم از روی ادعایی که دین برای خودش قائل است و این " شجره طیبه " ، آنرا چوب حراج می زنند ، قضاوت نمی کنیم . بلکه این ادعای دین راناشی از زمان پدیدار میشد انیم . در زمانی که جهل انسانها تا این حد بوده که این گزافه ها را بپذیرند و افرادی نیز باشند که باتکیه بر این جهل ، خرم را در خود را برانند و احکام خود را به اسم خدا و بعنوان " حقیقت ابدی " به آنها بخورانند .

ثانیاً ، مجاهدین می گویند : " با این توضیحات نمیخواهیم از ارزش و اهمیت علم کم کنیم " (باید به آنها گفت : زمانه مجبورتان ساخته است که تا همین حدود در حد همین صحبت ، هم علم را بپذیرید .) ، اما درست است که قدرت و میزان معرفت بشری در هر زمان مشروط است ، با این وجود ، ایده آلیستها نمیتوانند با سوء استفاده از اصل فوق ، چنین موعظه کنند که چون دانش محدود است ، پس نمیتوان از روی آن ایدئولوژی آنها را محک زد .

لنین کبیر د رسال ۱۹۰۸ (زمانی که پاره ای از ایده آلیستها ،
 با تمسك به يك حریه ضد انتقادی ، محدودیت دانش بشری در هر
 دوران را مستمسك قرار داده ، و فلسفه خود را چنین توجیه
 می کردند که اگر علم هم نتوانست آنها را توضیح دهد ، به هیچ وجه
 از ارزش آن کاسته نخواهد شد ، چرا که علم خود محدود است)
 در باره این مهمل چنین نوشت :

" آموزشهای علم در باره ساختمان ماده ، در باره ترکیب شیمیایی
 غذا ، در باره اتم و الکترون ممکن است کهنه شوند و دائماً کهنه
 میشوند ، اما این حقیقت که انسان قادر نیست با ایده ها زندگی
 کند و تنها با عشق افلاطونی فرزندان را بوجود آورد هرگز کهنه
 نمی شوند " ۵۹

مجاهدین نیز با استفاده از همین حریه زیرکانه ایده آلیستی
 می گویند :

اگر علم نیز اکنون نتوانست ، ایمان ما را توجیه کند ، " هیچ
 فتوری در اصول ایدئولوژیک و تبیینات بنیادی مارخ نمیدهد " ۶۰
 و از این کانال در مقابل استدلالات علمی دیگران ایستادگی
 کرده ! و دلایل علمی آنان را ، با انگهای " مکانیست " ،
 " پوزیتیویست " ، " ساده ساز تجربی " ، " متعصب ضد مذهبی "
 و " بیمار ضد مذهبی " می گویند .

اگر انتقادی به بنیادهای ایدئولوژیکی آنها وارد شود ، بجای
 پاسخگویی ، عناصر خود را از پیش دلداری می دهند که منتقدان ،
 " به جهت تشکیك و ایجاد تردید ، به چنین مطالب و درخواستهایی

۵۷- تمام جملات درون " (گیومه) از آغاز این بخش تا اینجا

از کتاب چگونه قرآن بیاموزیم - قسمت اول - ص ۲۴ می باشند .

۵۸- تبیین جهان - ص ۸۱

۵۹- ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم - ص ۱۳۴

۶۰- رهنمودهایی در باره کار ایدئولوژی - ص ۳۹

متوسل میشوند . " و می گویند :

" این یکی از مظاهر برخورد های بیمارگونه ای است که از طرف این قبیل افراد، در موضع گیری علیه مذهب ، بعمل می آید ، و طبیعی است ، که نباید هیچگونه توجهی ، بدین گونه برخورد ها مبذول کرد . " ۶۱

از اینرو عناصر خود را به " شکیبایی توحیدی " فرا می خوانند ، تا مغلوب " ماتریالیسم " نگردند .

بهر حال به موضوع خود بازگردیم . فیلسوفان " رئالیست " ما ! زمانی که به دین ، چنین هیبتی ملکوتی ارزانی داشتند و آنرا بر فراز خاکیان به پرواز درآوردند ، با احتیاط نغمه ساز میکنند که :
۱. قرآن اساساً به مسائلی می پردازد و به سؤالاتی پاسخ میدهد ، که در تقسیم بندی معارف بشری در قلمرو فلسفه واقع میشوند . " ۶۲

اما چرا فلسفه ، وجه انگیزه ای در پشت این عبارات خوابیده است ؟ پاسخ روشن است ، آنها اساس واقعیات را از جهان مادی اقتباس نمیکنند ، بلکه در وهله اول ، این اساس را از " دین " یا " وحی الهی " طلب می نمایند .

پس برای اثبات ایدئولوژی خود ، ناچارند اساساً هر واقعیتی را از جهان مادی به عالم ذهن (فلسفه محض) منتقل کنند . چرا که اگر بخواهند تبیین ایدئولوژی خود را ، نه از ذهن محض بلکه به کمک ذهن از جهان واقعی ، بدست آورند ، و اصول عقیدتی خود را ، نه از روی " وحی خدا " بلکه از آنچه که واقعاً در اجتماع و تاریخ جریان دارد ، استنتاج نمایند ، دیگر تعامسی مجاهدتهای آنها جهت اثبات بنیادهای ایدئولوژی شان (خدا ، وحی ، معاد ، معجزه و ...) بی ثمر ، ناکام و نقش بر آب خواهد شد .

۶۱ - همانجا - ص ۲۸

۶۲ - چگونه قرآن پیاموریم - ص ۲۶

آنچیزی که مجاهدین می خواهند ، ایمان به وجود ماوراءالطبیعه یا دنیایی غیرمادی است . امری که بهیچ وجه از راه تحقیق ، پژوهش ، کنکاش ، دانش ، پراتیک و دستاوردهای بشری ، یعنی اثباتی مادی ، بدست نخواهد آمد . بنابراین آنچه که به کمسك ذهن از عینیات ، میتوان استخراج نمود ، بهیچ وجه نیاز و منافع مجاهدین را تأمین نمیکند . پس ناچارند که در ذهنیتی محض ، بدنبال توجیه فانتزی های خود باشند .

این شگرد در پی آن نیست که اصول ایدئولوژی خود را ازهرسره های مادی و اجتماعی توضیح دهد ، بلکه متکی به آن است که باید اول اصولی ابداع شده را پذیرفت و آنگاه تمام امور را در قالب آنها ، فهمید . بر پایه چنین ذهنیتی ، مجاهدین توهماتسی را دامن می زنند که بدون دستگیری خدا ، معرفت بشری قادر به شناختن اصول نمی باشد . آنگاه همه پاسخها را موكول به شعوری ایده آلیزه شده ، ناب ، ناشناختنی ، دست نیافتنی و درخود می کنند . شعوری که برای معرفت غیرقابل دسترسی است ، لیکن برای ایمان آشکار و روشن است . بنابراین ، تقسّم قائل شدن برای این شعور ایده آلیزه همان و تحمیل تنگ نظرانه و جیونانه دگمهای درباره " معاد " ، " وحی " ، " معجزه " ، " بوسه هفت افلاك بردست و پای محمد " و . . . همان . آری ، آنها باتکیه بر چنین موهوماتی ، به عناصر خود آموزش می دهند که نباید به علوم " خیلی " متکی و نزدیک شد . چرا که مهمترین " حقایق " و " معماهای هستی " ماورا دسترسسی علوم قرار دارند .

در يك كلام ، شیوه استدلال مجاهدین کاملاً ذهنی است . ذهنی که استعداد پذیرش هرگونه سفسطه بی پایه ای را فی نفسه درخود داراست ، و در پی اختراع علل مرموز و بی هویت است . اما ایده درخود ، خرد قائم به ذات ، " يك اختراع محض است و

هیچ چیز آسانتر از اختراع ظل مرموز (mystica) ، یعنی عباراتی که هیچگونه مفهومی ندارند ، نیست .^{۱۳} و با این تشبیهات است که مجاهدین مولودات ذهنی خود را چون یوغی برهستی حاکم میدانند ، و نیروی راد رهز قدم ، در برابر توده ها و شناخت آنها قرار میدهند که مافوق ادراک بشسری آنهاست .

آنگاه به این گزافه ها بعنوان " اید ثولوژی عظیم و شکوهمندی " می نگرند که " در قله نیمروز همه اید ثولوژیهای دیگر را تحت الشعاع قرار " خواهد داد .^{۱۴} واقعاً که مجاهدین در سپاسگزاری از خود ، دست هر خویش را بی مایه ای را از پشت بسته اند .

۱۳ - مارکس - مکاتبات ۰۰۰ - آنکف

۱۴ - رهنمودهایی درباره کار اید ثولوژی - ص ۵۹ و ۵۸

فلسفه

مقدمه

" تاریخ هیچ نیست مگر فعالیت انسان که بدنبال اهداف خود است . " ۱۵

انسان در کشاکش تاریخ ، برای مزیت بخشیدن به زندگی اش ، همواره در ستیز و پیکار بوده است . او نمیتوانست به داشته هاییش قانع شود و در پویش آن بود ، تا شرایط کنونی اش را به شرایطی ایده آل بدل نماید . و در این سیر بدنبال پلای بود که موقعیت حالش را به آرزوها و وضع ایده آلش متصل نماید .

اما زمانی که از پس بررسی علمی و عینی نمودهای پیرامون خود بر نمی آمد ، یعنی نمیتوانست از درون شرایط مادی اش ، شناخت خود را به گونه زمینی و واقعی سازمان و بنیاد بخشد و ابزار مادی قدرتمندی در اختیار نداشت تا باتکیه برآن ، بصورت حقیقی و راستینی جایگاه خود را نسبت به آرمانهایش برآورد کند ، برای یافتن آن پل ، رابطه ای را که مجهول ذهنش بود ، به گونه ذهنی حل کرد .

اینچنین بود که موقعیت نابالغ و خام انسانها ، یعنی سطح پائین معیشت مادی شان ، آنها را ناچار ساخت تا رابطه ای را که مجهول ذهنشان بود ، نه به کمک ذهن از عینیات و نه بر زمینه ای مادی ، بلکه به گونه ذهنی ، همچون ذهن — ذهن حل نمایند . به این معنا که به کمک ذهن صرف خود ، پاسخی برای موقعیت خود در برابر آرزوها و آرمان هایشان یافتند ، که از واقعیات گرفته نشده بود و مسلماً این خود ، پاسخی معکوس به مسئله جایگاه انسان نسبت به آرزوهایش بود . چون به جای اینکه انسان

بر آرزوهایش حکومت کند و آنها را تحقق بخشد، آرزوها بر انسان حاکمیت ورزیدند، و او را به "مدینه‌های فاضله"، "عدالت‌های ابدی"، "حقیقت‌های ابدی"، "حکومت‌های عقل"، "جامعه‌های امام زمانی" و اتوپی‌های دیگر به زنجیر بستند. و این البته از ضروریات زندگی انسانها و سطح پایین تولیدات و از اینرو کمبود آگاهی‌های آنها منشا می‌گرفت و تا زمانیکه آرزوهایشان بر زمینه مادی استوار نگردد و نیاموزند که این خود آنها هستند که بالاترین موجودات هستی‌اند، همواره رابطه خود نسبت به آرزوهایشان را واژگون خلق خواهند کرد.

باری ضرورت وجودی "فلسفه نظری" نیز انعکاسی از همیمنی و ارونگی است. یعنی، زمانیکه انسان، زمینه‌ای مادی جهت رسیدن به آرزوهایش در اختیار نداشته، تحقق آنها را در این فلسفه یافت. و برای خوشبختی آینده خود، از درون آن جامعه‌های تخیلی و مدینه‌های فاضله بیرون کشید.

هرچند که این فلسفه خود گلی سترون است، لیکن بر روی شاخه‌ای از معرفت بشری روئید و خود محملی بود تا انسان موقعیت خود را نسبت به طبیعت، جامعه و آرمانهایش روشن سازد. و تا زمانیکه انسان در جهت دست یافتن به امیال فوق، زمینه‌ای کاملاً مادی و ابزار سترگ دوران سازی، در اختیار نداشته باشد، فلسفه نظری نیز به مثابه آرزوهای دست نیافته و گره‌گاه‌های گشوده نشده، به حیات خود ادامه می‌دهد. پس برای برکندن فلسفه محض از زندگی، بایستد خود فلسفه را تبلور داد و آنرا بر بنیادی مادی استوار گرداند.

"شما نمی‌توانید فلسفه را ابطال کنید، مگر از راه تحقق آن." ۱۶

✱

✱

✱

ایده آلیسم و فلسفه

ند

ایده آلیستها، یگانه فعالیت راستین بشری را فعالیت نظری می‌دانند.

۱۶- مارکس - در نقد بر فلسفه حقوق هگل: سرسخن - ص ۵-

تاکید از مارکس است.

آنها کانون فعالیت های خود را فلسفه پنداشته و روابط رانه آنگونه که در طبیعت و تاریخ جریان دارند ، بلکه آنطوری که خودشان تصور می کنند ، مورد بررسی قرار میدهند .

هر فلسفه و یا فیلسوفی که در این راستا پایه میدان میگذارد ، چند زمانی رابطه ای را که مجهول ذهنش است ، جانشین رابطه ای واقعی نموده و به تاریخ خواه کلاً و خواه جزئاً به مثابه تحقق تدریجی ایده ها می نگرد . این فیلسوفان ، وظیفه خود را اختراع روابط در ذهن و نه کشف آن روابط در جریان حوادث طبیعی و تاریخی قرار میدهند و به علم و دستاوردهای بشری تا آنجا باور دارند ، که به تصورات تعیین شده فلسفی آنها ، آسیبی نرساند .

اینگونه راز آمیزی های فلسفی را (در بالاترین حدشان) ما در ایدئولوژیهای مذهبی مشاهده می کنیم . این ایدئولوژیها ، آنچنان صحبت از جهانی رازناک - جهانی که همه چیز را از قبل ، یکبار و برای همیشه تعیین نموده ، و دستورالعمل های آنرا برای انسانها " وحی " کرده است - می کنند ، که گویا بشریت تنها يك وظیفه برای به سعادت رساندن خود دارد و آنها ، تبعیت بی چون و چرا از " تقدیرات " آن جهان ناشناختنی است . فیلسوفان ایده آلیست نیز با الهام از همین تصورات ، تفکر را به عنوان گوهری در خود و مستقل از انسان ، یا موضوعی برای خود برمی گردانند .

از دیدگاه آنها ، آگاهی است که زندگی را تعیین می کند و نه زندگی است که آگاهی را موجب میگردد . و به " آگاهی چون فردی زنده " و قائم به ذات ، هویت می بخشند .

آنها در هر جایی علت نهایی هر حرکتی را در انگیزه های خسار ج از طبیعت و تاریخ جستجو می نمایند . و خود را به عنصری نامشروط یا مطلق مقید می بینند ؛ که در هر قدم بر فراز خاکیان بادستهای نامرئی خود ، نيك بختی و بد بختی را میان آنها تقسیم می کند . بنابراین ، این فیلسوفان (ایده آلیستهای فلسفی) نیز بنا

تکیه بریکسی از شاخه های معرفت بشری و زیرنام " ایده مطلق " و یا هرنام دیگری ، به نظریه حکمت الهی (خلقت جهان توسط يك وهم) هویت و قوام می بخشند .

لنین کبیر درباره این حکمای الهی غیرمستقیم می گوید :
" ایده آلیسم یعنی تاریک اندیشی کلیسایی . صحیح . اما ایده آلیسم فلسفی (دقیقترگوییم " و به " علاوه ") همانا راهی است به سوی تاریک اندیشی کلیسایی از خلال یکسری از مراتب و درجات معرفت انسانی فوق العاده پیچیده . " ۶۷
به هر حال ! اشتراك کلیه فلسفه های نظری (چه الهی و چه انسانی آن) در این است ، که به طرق گوناگونی از زندگی طبیعی و انسانی دور می شوند .

به نحوی که انگیزه های حرکت ماده را در خارج از خود ماده و درجهانی ماسوای خاکی قرار داده و تکامل آن (ماده) را در جاده های از پیش مقدار شده می انگارند .

به این معنا که ، تکامل برای آنها ، نوعی هدف ایده آلیزه شده الهی است ، و به مثابه هدفی است که در خارج از جهان مادی ، تعیین شده است . و اینک ماده با حرکت کردن بسوی آن هدف ایده آلیزه شده ، گام به گام باید آن هدف را تحقق بخشد . ایده آلیستها به این مهمل ، " هدفداری " می گویند .
علی ای حال ، آنچه که این فلسفه را در هر لباسی قوام میبخشد ، همانا جدایی آن از علم میباشد . یعنی فلسفه ای که در " قلمسروی جدا از علم " و در ماورای آن واقع شده است .

* * *

ماتریالیسم دیالکتیک و فلسفه

" فلسفه بطور کلی با هگل خاتمه می یابد . " ۶۸

۶۷ - لنین - یادداشت هایی درباره دیالکتیک - دفتر اول ص ۲۳
۶۸ - فردریش انگلس - لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان - ص ۲۴

"در پرتو سه کشف بزرگ علمی" ۶۹ و دیگر کامیابی های عظیم طبیعت شناسی و همچنین ضرورت مهلکی که "تئوری تاریخیسی مارکس" در قرن نوزدهم، برپیکر فلسفه قائم به ذات و ارد ساخت، فلسفه نظری ضرورت وجودی خود را از دست داد. به این صورت که وظیفه فلسفه، از اختراع روابط د ر ذهن و انتزاعات مربوط بسدان، به جمع بندی دستاورد های علمی و تعمیم آنها ارتقا یافت.

مارکس و انگلس با نشان دادن ماهیت واقعی فلسفه قائم به ذات، نقطه عزیمت تئوری خود را از بررسی پدیده ها و پروسه های مادی آغاز کردند و باتعامی اصولی که توسط ذهنها اختراع شده بود، وداع گفتند:

" اصول نقطه شروع مطالعه و تحقیق نبوده بلکه نتیجه آن می باشند. اصول، بر طبیعت و تاریخ انسانی اعمال نگشته، بلکه از طبیعت و تاریخ انسانی تشریح میگردند، طبیعت و جهان انسانی از اصول متابعت نکرده، بلکه اصول تا آنجا صحیح و معتبرند که با طبیعت و تاریخ در تطابق باشند."

با این ضربه عظیم انقلابی، فلسفه به مثابه "قلمروی جداگانه از علم" نفی گردید و استنباطات ذهنی و قائم به ذات، به زیاله دانی سپرده شد. اکنون دیگر می بایستی به کمک ذهن از دل مجموعه شرایط مادی، شرایط واقعی و نسبتاً حقیقی رابیرون کشید.

"با نشان دادن واقعیت، فلسفه مستقل واسطه وجود پیش را از دست میدهد. جای آن میتواند حداکثر مجموعه ای از همگانه ترین نتایجی نشیند که میتوان از مشاهده تکامل تاریخی تجربه کرد."

۶۹- انگلس نشان داد که سه پیشرفت برجسته قرن نوزدهم عبارتند از:

کشف سلول زنده، کشف اصل بقا و تبدیل انرژی و نظریه داروین.

۷۰- انگلس- آنتی دورینگ- ص ۳۵

۷۱- مارکس- انگلس- ایدئولوژی آلمانی- ص ۳۴- ترجمه "هیئت

تحریریه نشریه کارگر"

پاکسازی انقلابی فلسفه، توسط مارکس و انگلس تانسان دادن جایگاه واقعی آن، پیگیرانه استمرار یافت. اینک:

"آنچه از فلسفه گذشته بطور مستقل باقی می ماند، دانش قوانین آن - منطق صوری و دیالکتیک - خواهد بود. سایر مسائل به علوم مثبت طبیعت و تاریخ مربوط میشود." ۷۲

فلسفه گرچه خود گلی سترون بود، ولی زمانی که بدان هویت حقیقی اش بازگردانده شد، یعنی به زندگی خاکیان بازگشت و مسئله آن پراتیک انسانی گشت و بریستری مادی قرار گرفت؛ بر روی درخت زنده، ستیزنده، پریار، دقیق و توانای معرفت بشری، به زایش بالندگی ها پرداخت و بعنوان "دانش تفکر" مسئول تعمیم و بسط قوانین شعب گوناگون علوم گردید و تمامی بخش های طبیعت و تاریخ انسانی را به یکدیگر مرتبط ساخت.

گرچه فلسفه بر اثر فشار واقعیات و عظمت دانش نوین بشری، به موضع اصلی خود، رهنمون گشت، لیکن ایده آلیسم دست از سرکشافات کهن آن برنداشت و آن کشافات را به اشکال گوناگونی بزرگ کرد، تا دوباره بعنوان "فلسفه اخیر" آنها را به خورد مردم بدهد.

* * *

مجاهدین و فلسفه

حال ببینیم که قهرمانان "رئالیست" ما! از چه زاویه ای به فلسفه می نگرند. فلسفه به زعم آنها: "خود بخشی از ایدئولوژی و مسأله ای کانونی، محوری و مرکزی آن است." ۷۳

آنگاه آنها، اهمیت فلسفه را در دستگاه ایدئولوژی خود، تا مقام خود ایدئولوژی شان بالا برده و می گویند:

۷۲ - انگلس - انتی دورینگ - ص ۲۷

۷۳ - تبیین جهان - ص ۴۷

" البته عقاید فلسفی ، در هر حال ، در مرکز هر مجموعه اعتقادی قرار گرفته ، و سایر عقاید را تعیین و ایجاد میکند . به همین دلیل ، صرف نظر از معنی گسترده و آکادمیک ، در محاورات و نوشتجات معمول ، همین معنی و بخش خاص از ایدئولوژی (یعنی عقاید فلسفی) مورد نظر است . " ۷۴

زمانی که قهرمانان ما ! دلشان از مترادف کردن " فلسفه " و ایدئولوژی شان قرص شد ، آنگاه : " علم و فلسفه را دو قلمسروی جداگانه " ۷۵ قلمداد کرده و می گویند : " در کار ایدئولوژی چنانکه قبلاً گذشت به تبیین امور و فلسفه آنها نیازمندیم . " ۷۵ و " بنابراین در کار ایدئولوژی خود، پیش از اینکه به تشریح علمی و بررسی مکانیسمها بپردازیم ، باید به تبیین فلسفی نظر داشته باشیم ، و فلسفه داده ها و معتقدات ایدئولوژیک را روشن کنیم . چه بسا داده های ایدئولوژیک وجود داشته باشند ، که ما هیچوقت ، قادر به تشریح علمی مکانیسم آنها نباشیم ، در نتیجه اصرار بر آن در واقع نوعی علم-زدگی پوزیتویستی است . " ۷۶ و درباره واهی چون " وحی " اخطار می کنند :

" در برخورد با این مسأله هیچگاه نباید بر تشریح مکانیسم آن بطور علمی و تجربی اصرار بورزیم . مسأله اساسی تر و مهمتر ، روشن کردن فلسفه وحی است . مکانیسم وحی موضوعی است ، که شاید به این زودیها و به این سادگیها و شاید هم هرگز قادر به تشریح آن نشویم . همینطور است مسأله ای از قبیل : مکانیسم قیامت ، یا مسأله چگونگی وجود خدا . " ۷۷

۷۴ - رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی - ص ۹

۷۵ - همانجا - ص ۲۶

۷۶ - همانجا - ص ۲۷ - تأکید از ما است

۷۷ - همانجا - ص ۲۷ و ۲۸

مجاهدین در مسیر اینگونه فلسفه سازی و به مصداق آیه " یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی " . . . " علناً ارتجاع خود را الجسام گسیخته عیان میسازند که " مسائل فوق العاده پیچیده ای در قرآن وجود دارد (نظیر روح) ، که ذهن بشری از کنکاش در آن عاجز بوده ، و با اصطلاح خود قرآن ، به خدا مربوط میشوند " ۷۸ و با تقبل " مسأله ای نظیر معجزه " به باور داشتن به چنین جهالتی نیز در مسیر تکامل جهان اعتراف کرده و آنرا به " اقتسدار بی همتای خدا بر جریان تکامل " ۷۹ موکول می کنند .

چه چیز از این خزعبلات برمی آید ؟ به جز اینکه مجاهد یمن انسانیت را دعوت می کنند تا زیر چنگال خون آلود اوهام و خرافات ماورا الطبیعه و قرون وسطایی خفه شوند .

مطالب بالا ، آنچنان عیان و آشکار بیان شده اند ، که نیاز به توضیح زیادی ندارند .

آنها ، " فلسفه " را برصد رایید ثلوثیشان مینشانند ، تلّین فرصت را داشته باشند که جهان بینی خود را با ذهنیتی محض توجیه کنند . آنها از قبل برای خود معتقداتی (به مثابه کلیشه هائی که از طسرف خدا ، یکبار برای همیشه طرح شده اند) ، میسازند ، تا بعداً با شعبده بازی های فلسفی ، معتقدات فوق رابزک نمایند .

از آنجایی که کل دستگاه اید ثلوثی و اصولاً تمامی بنیادشان حتی بنابه اعتراف خود آنها از موهوماتی تشکیل شده است که غیر قابل شناختند ، از اینرو فلسفه را تنها برای منحرف کردن اذهسان و به مثابه یک بدیل مطرح می نمایند . و گاهی فراتر از ایده آلیسم فلسفی ، به فانتزی هایی ناشناختنی باور دارند که به انسان اصلاً مربوط نمیشود (چرا که انسان نا چیز تر از انست که درباره آنها بیاندیشید . پس به خود " خدا مربوط میشوند ") و

۷۸ — همانجا — ص ۴۳

۷۹ — همانجا — ص ۲۱

مبادا کسی درباره آنها اثباتی بخواهد (چرا که در حیطه خدا، داخل شده و کفر ورزیده است) ، پس فلسفه را بعنوان زهدی عارفانه ، سپریلای خود می کنند . و سرانجام آنها ، با تقبل جهالتی " نظیر معجزه " ، راه خود را برای هرگونه گزافه گویی درباره " تکامل " هموار می کنند . بنابراین به چه چیزی به جز فلسفه ، برای مغلطه گیری آن روی آورند ؟ !

در يك كلام ، فلسفه از دیدگاه آنها چیزی نیست به جز قبول بی چون و چرای " ایمان " و اوهام اقتباس شده از آن ، فلسفه يك سلاح ضد انقلابی و شیرة توجیه موهومات آنهاست .

همچنان فلسفه سازان بی پایه ای ، داعیه آن را نیز دارند که : " نتیجه گیری های فلسفی ، خودشان روی دوش علم سوار شده اند ، به نحوی که اگر داده های فلسفی ، بنیاد یا تأییدی علمی نداشته باشند . آنوقت به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند . . . هر هذیان گوی بی در و پیکری ، میتواند لباس فلسفه بپوشد . . . " ۸۰

اولاً : جامعه علم ، برتن فلسفه آنها (همانگونه که ملاحظه شد) به كمك هیچ خیاطی (حتی با جادوگریها و " معجزات " قادر متعال) ، برارنده نخواهد شد . ثانیاً : واقعاً هم يك " هذیان گوی بی در و پیکر " میتواند ، اینهمه اناذیب و اجناس بنجل ایده آلیستی را ، تازه علم نیز بخواند . اگر این اوراد و عزائم که شما بانام فلسفه عرضه میدارید علمی اند ، پس کوردلی و تحجر بمثابة معسرت شمس است .

اشاره ای به پیرامون گسترش حیطه فلسفه
مجاهدین، به عرصه سیاسی آنها.

فلسفه قائم به ذات و تقدیرگرای مجاهدین، گاه و بیگاه راه آنها
رانیز برای رسیدن به هدف آسان می کند! مجاهدین با تکیه
برودیه ای آسمانی (تقدیر الهی)، بعد از تشکیل مجلس
خبرگان و سپردن وصیت نامه "خمینی" به آن مجلس، در شماره
های ۱۶۴-۱۶۵ نشریه خود، معیاری کاملاً "تقدیری" و "مشیتی"
را در راستای برپایی "قیام مسلحانه" و "مرگ رژیم خمینی"
به ما عرضه می دارند.

آنها با مطلق نمودن نقش "خمینی" و با تکیه بر مشیت الهی
و تقدیر قادر متعال، که عمر هر بنی بشری را محدود نموده است،
مرگ طبیعی "خمینی" را پایان مرحله دوم "استراتژی" خود و
آغاز مرحله سوم (نوین) آن قلمداد می کنند.

این استنتاج "تقدیرگرایانه" از آنرواست که ایده آلیست،
تمایل زیادی دارد تا خدا کارها را برایش آسان گرداند! و از کوتاه-
ترین راه به کمال مطلوب خود برسد. بنابراین چه چیزی بهتر
و حاضر و آماده تر از این که، پیمانۀ عمر هر بنی بشری را قادر متعال
کوتاه کرده است.

از اینرو به جای اینکه "استراتژی" خود را از بررسی خصوصیات
حکومت اسلامی، در بطن مناسبات سرمایه داری و ارتباطش با
امپریالیزم جهانی و ارتجاع منطقه و همچنین وضعیت نیروهای
انقلابی و سطح مبارزات توده ها و ... بدست آورند، بازرنگی
ایده آلیستی خود، مرگ حکومت اسلامی را مستقیماً با طول عمر
"خمینی" یکی دانسته و "استراتژی" خود را برپایه آن تعیین
می کنند. استراتژی بی که البته، تنها روی کاغذ باقی ماند و حتی
توسط خود سیاستمداران "رئالیست" ما! نیز به فراموشی
سپرده شد.

اشاره ای چند به مهمل های مجاهدین

الف - آفرینش جهان در عرض ۶ روز و هذیان گویی مجاهدین !
در زیر نویس شماره ۳۵ ملاحظه نمودید که مجاهدین چگونه با آسمان و ریسمان بافی های مخصوص خود ، آفرینش جهان در عرض ۶ روز را علمی خواندند . و اینک ما ، بامکشی روی گفتارهای آنها در این باره ، سعی می کنیم تا علق شاهکارهای ادبی آنها را جلوی روی خواننده گرامی نمایان کنیم !

" اوست آنکه آسمانها و زمین را در عرض ۶ روز آفرید ، پس از آن بر عرش و تخت مسلط و چیره گشت " ۸۱

مجاهدین آیه بالا را چنین تفسیر میکنند :

" امروزه در رهرو دانش بشری روشن شده که آفرینش کائنات بطور تدریجی و طی مراحل صورت گرفته است . . . قسمت اول آیه به این حقیقت اشاره دارد ، و تکوین آسمانها و زمین را در شش دوران (ایام) معرفی می کند . . . "

" اما قسمت دوم آیه ، " ثم استوی علی العرش " ، برای ما روشن نیست . . . البته ممکن است حقیقت آن ، در جریان پیشرفت دانش بشر شناخته شود . " ۸۲

خوب ، این از آیه و تفسیر آن از طرف مجاهدین ، که در طی آن :
۱- بامترادف خواندن ۶ روز با ۶ دوران ، آشپزان " رثالیست " ما ! این غذا را به خوانندگان می خورانند که گویا منظور قرآن " روز " نبوده بلکه " دوران " بوده است .

۲- باپرویی هرچه تعامری مدعی هستند که پس از گذشت چندین قرن ، تازه دانش بشر ، به کنه این راز آمیزی قرآن پی برده است ، یعنی تازه دانش بشری چیزی را دریافته که ۱۴ قرن پیش از طرف خدا وحی شده بوده است .

۸۱- قرآن - سوره حدید - آیه ۴

۸۲- دینامیزم قرآن - صفحات ۴۴ و ۴۵

۳- در قسمت بعد ، فکاهی جاهلانه ای چون " ثم استوی علی العرش " پس از آن (خداوند) بر عرش و تخت مسلط و چهره گشت " را یک " حقیقت " می خوانند که گویا پیشرفت دانش بشری به حق آن هنوز دست نیافته است . ولی البته محبت می نمایند و اعلام میدارند : " ممکن است " دانش ناسوتیان به آن رمز الهی نیز برسد . برآستی این هذیان گویی است یا شارلاتانیسم ؟ به عقیده ما این همه ، تنها عکس العملی از طرف مجاهدین ، در مقابل هر جریان انتقادی بر علیه ارتجاع بیکران نهفته شده در قرآن است . بدین نحوه که با این حرکت ضد انتقادی ، قصد آنرا دارند تا هرگونه انتقادی را به اصطلاح در منطقه خفه کنند و تازه چیزی هم طلبکار از کار درآیند . چنانکه ارتجاع قرآن رانه تنها علم ، بلکه علم و معرفتی که درآینده ، تازه بشربدان دست خواهد یافت می خوانند .

اینچنین است که آنها مهملات آشکاری را که کوس رسوائیش در عالم بصداد رآمده است عین علم قلمداد می کنند . و حال از خود خوانندگان عزیزمان می خواهیم ، قضاوت کنند که این هذیان گویی است و یا شارلاتانیسم ؟ ما برای نشان دادن حق این مهملات ، در زیرنویس شماره ۸۳ آیه هایی از خود قرآن می آوریم که حتی مغایر با نص صریح همین آیه قرآن نیز می باشند .^{۸۳}

۸۳- در قسمتهایی از آیات ۹، ۱۰ و ۱۲ سوره " حم السجده " ص ۱۲۶۹ قرآن ، ترجمه فیض الاسلام ، درباره آفرینش زمین و آسمان و ... می خوانیم :

" بگو : آیا محققاً کافر می شوید و نمی گروید بآن کسی که زمین را در دو روز آفرید " " و ارزاق و روزیهای اهل آنرا در آن در چهار روز مساوی و یکسان برای درخواست کنندگان مقدس ساخت " " پس آفریدن آسمان را در حالیکه هفت آسمان بود در دو روز تمام کرد . "

ب - قسم ابوالفضل یا دم خروس !

و حال به مهمل دیگری از طرف آنها بهردازیم : " یکی از نکات مهمی، که در برخورد با مسائل ایدئولوژیک و اسلوب حل آنها، بایستی مورد توجه قرارگیرد، حرکت از " معلوم " به " مجهول " است . ۸۴

حضرات ! شیوه حرکت از " معلوم " به " مجهول " روشی است که در طی آن، جهان و قوانین آنرا از خود مادیت آن نتیجه گرفته و آنرا کاملاً قابل شناسایی میداند . بنابراین بهیچ چیزی که بالذاته غیرقابل شناختن باشد، باور ندارد . درحالیکه شما، علناً به غیرقابل شناخت بودن و یا ناشناختنی بودن اساس توهماتی که ایدئولوژی شما خوانید، ایمان دارید . و همواره نیروی را از بیرون جهان مادی، بر قانونمندی های آن مسلط میگردانید . تا جایی که به جهالتی " نظیر معجزه " نیز

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

از اینرو طبق نص خود قرآن، خداوند، دوازده جهت آفرینش زمین و چهار روز جهت آفرینش آرزاق و ۲ روز نیز جهت پدیداری هفت آسمان وقت تلف کرده است . که مجموعاً ۸ روز میشود . درحالیکه ما در آیه قبلی خواندیم که خداوند در عرض ۶ روز زحمت این همه کار را کشیده است .

دقیقاً در همین تناقض است که فیض الاسلام بیچاره نیز دست به يك دروغ مصلحتی میزند و در خلاصه تفسیرش، آن ۸ روز را ۶ روز تعبیر می کند، تا استغفرالله در گفتار خدا، دوگانگی پیش نیاید . اما ماجرا به همین جا ختم نمیشود، چنانکه، در آیه ۳۸ سوره " ق "، باز این خداوند است که به تناقضی دیگری افتد :
" و هرآینه ما آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را در ۶ روز آفریدیم " (تأکید از ماست)

کاملاً ایمان داشته و بدان احترام میگذارید • پس دیگر ادعای
"حرکت از معلوم به مجهول" شما برای چیست؟

این شگرد نیز، مانند شگردهای خاص مجاهدین، همان است —
لغات شترمرغی را تداعی میکند • اگر شما اس و اساس خود را از
مجهول و آنهم مجهولات دست نیافتنی و ناشناختنی، از قبیل
خدا، وحی، معاد و ... میگیرید و حتی "معجزه" را نیز وارد معادلات
چند مجهولی خود می کنید، دیگر چگونه و چرا مدعی هستید که
سیر حرکتتان "از معلوم به مجهول است"؟
حضرات این استدلال نیست که شما بکار میبرید، بلکه مخلوط
ناسازگاری از کلمات است •

ج — "هین کزو راست میسروی باز چه خورده ای بگو"!

و اما چانه مجاهدین، از این دوگانه گویی ها و درهم بافی ها
خسته نمیشود • آنها زمانی که منافع ایدئولوژیکشان اقتضا کند،
لفظاً به چیزی، بعنوان "دینامیسم بی پایان پروسه دانش
و معرفت بشری" ^{۸۵} اقرار می کنند •

اما اگر، به چنین چیزی واقعاً باور دارند، یعنی پروسه دانش
بشری را دارای دینامیسم بی پایان میدانند، پس باید به زندگی
خود بشر نیز به مثابه امر بی پایانی نگاه بکنند • درحالیکه نه تنها

بقیه زیر نویس از صفحه قبل :

حال نمیدانیم، کدامیک از این "مطلق" ها یا "حقایق ابدی"
را باور کنیم! اینکه خداوند، تنها زمین و آسمانها را در ۶ روز آفریده
(آیه ۴ سوره "حدید")، اینکه آنها را در ۸ روز آفریده (آیات
۹، ۱۰ و ۱۲ سوره "حم السجده") و یا زمین و آسمان و آنچه که
مابین آنهاست را در همان ۶ روز آفریده است • (آیه ۳۸ سوره "ق")
کدامیک؟

۸۴ — رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی — ص ۳۸

۸۵ — رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی — ص ۴۱

قرآن و وحی ، که حتی خود آنها نیز ، زندگی انسانی و اجتماعی (و اصولاً زندگی مادی) را محدود دانسته و علناً معترفند که :
 " مثلاً تکامل جهان غیر آلی مدت زمان معینی طول میکشد ، و بعد از آن فاز تکاملی جهان آلی و حیاتی شروع میشود ، و بدنبال آن مرحله تکامل اجتماعی پدید میآید . هیچکدام از این مراحل نامحدود نیستند . . . و چنین است که در جهان بینی توحیدی به دنبال " دنیا " ، " آخرت " (فاز و فراز دیگری) آمدنی است . " ۸۶

اینهم از کثر و راست زدنهای مکرر و بی وقفه مجاهدین ، زیرا که اگر دانش بشری را بی پایان میخوانند ، دیگر چگونه برای خود بشر و زندگی اجتماعی او محدودیت قائلند ؟

د - مجاهدین برای اینکه به خود ، ظاهر اندیشمندی جسور را بدهند ، به خلط نمودن مرزهای علم می پردازند و علناً بامبتذل ترین ساده سازها ، همقدم میگردند .

مجاهدین برای واقع گرا جلوه دادن فلسفه قائم به ذات و تخیلی خود ، از هیچ مجاهدتی چشم پوشی نمی کنند و علناً مبادرت به لوٹ و تحریف نمودن مرزهای علم می کنند . چنانکه در کتابهای " تبیین جهان " و " رهنمودهایی درباره . . . " ، صفحات زیادی را سیاه کرده ، تا این بدیهیات را به خوانندگانشان نشان بدهند که ، يك مجروح جنگی را پزشکان از طریق علم فقط میتوانند ، درمان کرده و چگونگی زخم ، میزان جراحت و . . . او را بررسی و تشریح نمایند . ولی هرگز نمیتوانند به اصطلاح به " چرایی " این مسئله پاسخ گویند . یعنی نمیتوانند به این امر پاسخ گو باشند ، که چرا در جنگ فوق ، فرد مذکور شرکت کرده است . و آیا این جنگ عادلانه بوده و یا غیر عادلانه بوده است

و یا موضع فرد مجروح ، انقلابی یا ارتجاعی بوده است . و با این سرهم بندی ها ، این گزاره را نتیجه می گیرند که از آنجایی که پزشك نمیتواند به " چرایی " مسائل پاسخگو باشد پس علم نیز قادر به چنین امری نبوده و این مسئله " در حیطه و قلمرو فلسفه است . "

باید به این فیلسوفان " رثا لیست " ! گفت : البته از بدیهیات است که يك پزشك نمیتواند ، " موضع " فرد مجروح مورد نظر آنها را در جنگ مشخص کند . ولی این سرهم بندیها ، چه ربطی به علم و فلسفه دارد ؟ مآله از يك پزشك (به صرف پزشك بودنش) انتظار نداریم ، تا " نيك و بد " موضع افراد را برایمان مشخص کند . چون دانش يك پزشك در حیطه معرفت به ارگانیزمهای زنده یا علم بیولوژی است ، و به صرف پزشك بودنش ، او ادعایی جز این ندارد . و آن چیزی که مجاهدین در نظر دارند ، معرفت بشری در قلمروی پروسه های اجتماعی و جامعه شناسی است . امری که پزشك (به صرف پزشك بودنش) ، برآن تسلط خاصی ندارد . بدین سان است که مجاهدین بآدمیت زدن به يك تحریف ناشیانه ، دانش و شناخت بیولوژیک ، یعنی يك قلمرو معین از دانش بشری را محکوم میکنند ، چون نمیتواند از عهدۀ شناخت پروسه های اجتماعی و تاریخی — یعنی رشته دیگری از دانش بشری — برآید . پس علم محکوم است و فلسفه (البته فلسفه مورد نظر خود آنها) ، حلال مشکلات و دواي درد تعیین " نيك و بد " است .

آری ! علم زیست شناسی البته قادر نیست " موضع " فرد مجروح را به ما بشناساند . لیکن ، فلسفه ماورای علوم و بی بند و بار شما نیز ، کاری را در اجرای این امر به پیش نخواهد برد . آنچه که کلید حل این مسئله را به دست مامیدهد ، همانا علم الاجتماع و یا علم جامعه شناسی است که بآدمیت مادی ، توسط مارکس

کبیر بنیان گرفته است .

" رثالیست " های زیرك ما ! اما به این علم باور ندارند .
چرا که اگر آنرا قبول کنند ، بنیادهای بی بنیاد آنها ، از " هدفداری "
تخیلی گرفته تا " نبوت " ، از " معاد " گرفته تا " معجزه " و از
این همه گرفته تا احضار روح ^{۸۷} و تمامی گنداب ایدئولوژییشان

۸۷- مجاهدین ، اینك در كنار قبول معجزات الهی و ... به
پیشرفتهای دیگری نیز در عرصه ایدئولوژيك خود نائل گشته اند !
چنانکه به احضار روح و گفتگوی آن با افرادی چون گیلانی (جلاد
خون آشام) ، در نشریه های کثیرالانتشار خود می پردازند .
ما از " نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج از
کشور هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران " ، که قبلاً
از انتشار مجدد " مجاهد " بجای آن چاپ میشد ، بخشی
از اظهارات آنها را در همین رابطه می آوریم :
" مگر شما (گیلانی جلاد - ما -) نبودید که در محاکمه
هواداران مجاهدین در اوین پس از تعریف و تمجیدهای کذایی
از آقای رجوی هواداران را به پیروی از او دعوت میکردی . مگر
شما نبودی که بارها و بمناسبتهاى مختلف برای آقای رجسوی
از طریق پسران کاظم سلام میرساندی و جویای حال او میشدی
و او نیز برای تو جواب میفرستاد . مگر شما نبودی که با سرکوب
خشونت آمیز مجاهدین که توسط عمال ارتجاع و بمناسبتهاى
مختلف که صورت میگرفت ، مخالفت خود را ابراز میکردی ؟ مگر
شما نبودى که ...

و بدلیل همینها بود که آقای رجوی با احساس اینکه شاید در شما
عنصر انسانی که در مرتجعین یافت نمیشود به میزانی ولو اندك
وجود داشته باشد . و به منظور اتمام حجت و نصیحت چند یسن
بار برای شما یادداشتهای هدایت کننده ای فرستاد . آيا شما
فراموش کرده اى که با روح جعفر به صحبت نشسته بودی درباره

به زباله دانی سپرده خواهد شد .
 اما يك نکته ديگرى نيز در اينجا قابل ذكر است ، مجاهد بين كه
 اين همه خود از ساده سازيها گلایه دارند ، زمانى كه منافع
 آنها ايجاب مى كند ، چه آسان با مبتذل ترين ساده سازها
 هم قدم و هم زبان مىشوند . چنانكه از علم بيولوژى انتظـار
 دارند ، وظيفه علم جامعه شناسى را انجام دهد . و اگر توانايى
 اين كار را نداشته ، علم را محكوم مى كنند كه قدرت حل مسائل
 را نداشته و به فلسفه جدا از آن ، روى مى آورند .

بقية زير نويس از صفحه قبل :

وى به ما چه ميگفت ؟ مگر او نگفت كه تاكى بايد خون اين جوانان
 پاك قربانى مطامع سران بشود . و مگر فراموش كرده ايد كه وقتى
 نگرانى تان را نسبت به ما ابراز كرديد و گفتيد كه من نگران
 برادرهايت هستم كه شايد منحرف باشند . چه پاسـخـى
 داد ؟ مگر نگفت نه هيچ نگران نباش اينها جوانان پاك و صادـقـى
 هستند و ...

اطلاعيه (محمود و كاظم) فرزندان محمدى گيلانى ...
 همان نشریه - شماره ۵۱ - ص ۵۴ - تأكيد از ماست .

دیاالکتیک

قبل از اینکه نظر مجاهدین را درباره "دیاالکتیک" مورد بررسی قرار دهیم، لازم است قدری روی این مبحث مکث کنیم:

"دیاالکتیک به معنای درست آن مطالعه تضادها در نفس جوهر اشیا" است. ۸۸ و "تکامل یعنی مبارزه" اضداد. ۸۹

از اینرو دیاالکتیک علت و هدف تغییر و تکامل را در درون خود پدیده‌ها و پروسه‌ها و در "نفس جوهر" آنها می‌جویند. و مبارزه، اضداد درونی پدیده‌ها و اشیا را محتوای ذاتی و منشا تکامل آنها می‌شناسد.

از نظر این شاخه از معرفت بشری:

"هیچ چیزیکه یکبار برای همیشه مستقر و بلا شرط و مقدس باشد موجود نیست" و "به همه چیز و در همه چیز مهر و نشان سقوط ناگزیر را مشاهده می‌کند." چنانکه "در مقابل آن چیزی جز پروسه" لا ینقطع ظهور و زوال و صعود بی‌انتهای از سفلای به علیا یارای ایستادگی ندارد. ۹۰

پس دیاالکتیک به هیچ تعادل همیشگی و جاودانی، به عنوان "مطلق" و یا هر عنوان دیگری باور نداشته و وحدت یا ظهور پدیده را نسبی، گذرا و ناپایدار می‌داند، و بدان تا آنجا اعتبار می‌دهد که هنوز يك پدیده مشخص (در تمام مشخص بودنش) به کهنگی و زوال محکوم نگردیده باشد.

۸۸- یادداشت‌های فلسفی اثر لنین

۸۹- لنین - یادداشت‌های درباره دیاالکتیک - دفتر اول - ص ۱۸

۹۰- برگرفته شده از انگلس - لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان

به این معنا که دیالکتیک به پدیده‌ها به عنوان غاصری ثابت و ایستا نمی‌نگرد، بلکه همواره وحدت وجوه متضاد پدیده‌ها را به سبب عوامل متضاد درونی آنها دستخوش دگرگونی می‌داند. بنابراین دیالکتیک، ظهور پدیده رانسی و آنرا در یک پروسه حرکت، تغییر، استحاله، تحول و تکامل دائم‌التزاید می‌بیند.

لنین این حقیقت را چنین بیان می‌دارد:

"وحدت (تلاقی، هویت، کنش، تعادل) اضداد، مشروط، گذرا، زماندار و نسبی است. مبارزه بین اضدادی که متقابلاً همدیگر را طرد می‌نمایند، مطلق می‌باشد، همان‌طوریکه حرکت و تکامل مطلق اند." ۹۱

از اینرو دیالکتیک به شیوه پیگیر آن، یعنی ماتریالیسم دیالکتیک؛ اولاً - با هیچ چیزی که یکبار برای همیشه داده شده باشد - و بعنوان "مطلق" قلمداد شود، توافق ندارد.

ثانیاً - تغییر و تحول طبیعت و تاریخ را در درون خود آنها جستجو می‌کند، یعنی "شرط معرفت به کلیه فرآیندهای جهان (را) در خود جنبی در تکامل خود جوش و در حیات پرجوش آنها" ۹۲ می‌داند. و به هیچ نیرویی که از قبل این تغییر و تحول را ایده‌آلیزه کرده باشد، یعنی از ازل آنها را برای طبیعت و تاریخ فرموله نموده باشد، باور ندارد.

ثالثاً - در همه چیز مهر و نشان سقوط ناگزیر را مشاهده میکند. و به حرکت، تحول و تکامل و پویایی، بعنوان امور همیشگی، دائم‌التزاید و مطلق مینگرد. مطلق مورد نظر دیالکتیک پروسه بیپایان حرکت و تکامل ماده، از کیفیتی مادی به کیفیت مادی دیگری است. از اینرو پویایی و تکامل معرفت بشری را نیز در پروسه بی‌پایان شناختش، نسبت به جهان خارجی ارزیابی میکند.

۹۱ - یادداشت‌هایی درباره دیالکتیک - دفتر اول - ص ۱۹

۹۲ - لنین - همانجا - ص ۱۸ - کلمه "درون" () از ماست.

از دوران یونان باستان ، فلاسفه به اشکال مختلفی ، واژه دیاالکتیک را مورد استفاده قرار میدادند . اما برای اولین بار ، این هگل بود که به آن معنای مهم و بویژه عمیقی بخشید . و از آن به مثابه یک اسلوب و روش خاص تفکر سود جست .

اگرچه هگل از این اسلوب استفاده میکرد ، ولی آنرا در نهایت به عنصری " مطلق " مشروط کرده و ماهیت انقلابی اش را دریافته ای محض مفید می ساخت ، چراکه او یک ایده آلیست بود .

از آنجایی که مارکس و انگلس با الهام از دیاالکتیک هگل ، به این متد ماهیت نوین ، علمی و سرزنده ای داده و جایگاه واقعی اش را بدان بازگرداندند ، لذا ، اشاره مختصری به چگونگی و نحوه استفاده هگل از این متد و انتقاداتی که مارکس و انگلس (و سپس لنین) بر آن وارد می دانستند ، می کنیم .

انگلس درباره هگل می گوید : " اهمیت او در یکارگرفتن مجدد دیاالکتیک به مثابه یک اسلوب تفکر بود . " چراکه از نظر او " تمام جهان طبیعی ، تاریخی و عقلانی به مثابه یک پروسه ، یعنی در یک حرکت ، تغییر ، تبدیل و تکامل دائم التزاید قرار داشت و کوشش نمود که ارتباط درونی این حرکت و تکامل را نیز نشان دهد . " ۹۳

اما هگل یک ایده آلیست بود و به چیزی بعنوان " مفهوم مطلق " یا " ایده مطلق " باور داشت . به نحوی که تکامل اشیا و پدیده ها را تصاویر واقعیت یافته آن " مفهوم " یا " ایده " می دانست . یعنی وسعت نامحدود آن " ایده مطلق " را به شکل محدود در طبیعت و تاریخ می جست .

انگلس در این باره می گوید :

" در نزد هگل دیاالکتیک عبارت از تکامل خود بخودی مفهوم

است . مفهوم مطلق نه تنها از ازل وجود دارد - معلوم نیست